

تعاملات عدالت و پیشرفت در آموزه‌های قرآنی

بهرام اخوان کاظمی*

تأیید: ۸۸/۷/۱۸

دریافت: ۸۸/۵/۲

چکیده

بر اساس آموزه‌های قرآنی، پیشرفت واقعی و مبنایی در سایه توحید و یکتاپرستی اتفاق می‌افتد و هر گونه ارتقا و رشدی در زندگی دنیایی و حیات اخروی، محصول و نتیجه اعتقاد به وحدانیت الهی و برخورداری از حیات طیبه مؤمنانه و توحیدی است. همچنین توحید و ایمان به وحدانیت الهی، عالی‌ترین مصداق عدالت و شرک و کفرورزی به خدای متعال به‌عنوان بزرگترین ستمکاری و مبنای هر گونه پسرفت و حرکت قهقرایی انسانها و جوامع انسانی دانسته شده است که به تبع آن، می‌توان این عاقبت را برای هر گونه ستمورزی متصور شد. در حقیقت ظلم اصلی، نشناختن حق عبودیت الهی و عدل اصلی، به جای آوردن عبادت خدا و عدم شرک به او می‌باشد. از این رو، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که هر گونه رشد، پیشرفت و تعالی مادی و معنوی در گرو توحید و عبودیت خالص الهی است و توحیدخواهی هم در گرو عدالتخواهی و نفی ستم و شرک است و آیات الهی، بهترین شاهد بر این مدعا هستند. بنابراین، یکی از شاخصه‌های جامعه پیشرفته و متعالی اسلامی، برقراری عدالت و محو ستم و ستمکاری است. این مفروض، بیانگر تعامل عدالت و پیشرفت می‌باشد و بر مبنای همین تعامل، می‌توان راهکارهایی را جهت دستیابی به پیشرفت و تعالی مادی و معنوی دریافت نمود که در این نوشتار به‌طور گذرا به مهمترین آنها پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

قرآن، عدالت، قسط، ظلم، پیشرفت، تعالی، توحید، شرک

مقدمه

یکی از اصلی‌ترین و پایدارترین گفتمانهای انقلاب اسلامی، گفتمان عدالت است. در سی سال گذشته (پس از انقلاب) تلاشهای نظری و عملی بسیاری برای تحقق این آرمان قرآنی صورت گرفته است. امروزه با ورود کشورمان به چهارمین دهه حیات خویش، ضرورت تحقق این آرمان در بستر رشد و پیشرفت‌های مادی و معنوی به‌گونه روزافزونی احساس می‌شود. به همین خاطر، دهه چهارم انقلاب از سوی رهبر معظم انقلاب، به دهه عدالت و پیشرفت، موصوف گشته است. بدیهی است که یکی از الزامات تحقق این هدف، وام‌گیری و جهت‌یابی از آموزه‌های قرآنی برای تحقق این هدف سترگ است. از این‌رو، در این پژوهش تلاش شده است تا تعاملات عدالت و پیشرفت، بر اساس آیات الهی، تنویر، تبیین و نظریه‌پردازی شود؛ چرا که بر اساس آموزه‌های قرآنی، یکی از اهداف بنیادین رسالت پیامبران الهی، تحقق عدالت بوده است. همه ادیان الهی، با هدف تحقق این اصل، از سوی خدای متعال و به وسیله انبیای الهی نازل شدند. دین مبین اسلام هم به عنوان خاتم ادیان، تحقق عدالت را سرلوحه اهداف خویش قرار داده است و از همین رو می‌بینیم که آیات بسیار زیادی درباره عدالت و واژه‌های مترادف و متضاد آن وجود دارد. همگی این مطالب، دل بر اهمیت زیاد اصل عدالت در اندیشه سیاسی اسلام است.

انقلاب اسلامی ایران هم، همواره تحقق این آرمان سترگ الهی و بشری را در دستور کار خود داشته است؛ به‌گونه‌ای که در خلال سی سال گذشته، همه گفتمانهای این انقلاب دینی، هر کدام در حد ظرفیت ذاتی خود به این آرمان بلند، توجه ویژه‌ای مبذول داشته‌اند. البته بدیهی است که میزان پرداخت هر یک از این گفتمانها به مقوله با اهمیت عدالت، از یکنواختی و کمیّت و کیفیت یکسانی برخوردار نبوده است و در برخی مقاطع، این اولویت از نمود بیشتری برخوردار بوده است؛ چنانکه با روی کار آمدن دولت نهم، موضوع عدالت به‌عنوان موضوعی محوری در گفتمان دولت مزبور، اهمیت ویژه‌ای یافت. از این‌رو، گفتمان دولت نهم را می‌توان به «اصول‌گرایی عدالت‌خواه» موسوم نمود. گفتمان مزبور، با وجود دشواریهای زیاد، گامهای اولیه در این مسیر را برداشته است و موضوع عدالت را به شکل مبنایی و در قالب یکی از دالهای چهارگانه و بنیادین در نظام معنایی و زیربنای اقدامات اساسی خود گنجانده است.

دولت نهم در مرداد سال ۱۳۸۴، برنامه تفصیلی خود را به شکل مکتوب و مدون ارائه نمود (برنامه دولت نهم، ۱۳۸۴) و ساختار و آرایش و دل‌های گفتمانی خویش و از جمله عدالت‌گستری را تبیین کرد. در برنامه مزبور در بخش راهبردهای کلان دولت نهم، در ذیل عنوان «ارزشها» این موارد آمده است: کسب رضای الهی از طریق عدالت‌گستری، مهرورزی، خدمت به بندگان خدا و پیشرفت و تعالی مادی و معنوی کشور. همچنین موارد: توسعه عدالت‌محور، اقامه قسط توأم با مهرورزی، خدمت و تعالی و پیشرفت به‌عنوان زیرمجموعه هدف بنیادین این راهبردهای کلان ذکر شده است (همان: ۱).

مقام معظم رهبری نیز به ویژه در چند سال اخیر، تأکید ویژه‌ای بر موضوع عدالت و پیشرفت، به‌عنوان دو راهبرد اساسی دولت و ملت داشته‌اند. ایشان در بیانات متعددی، گفتمان اصلی انقلاب در دهه چهارم را گفتمان پیشرفت و عدالت معرفی نموده‌اند؛ پیشرفتی که همه ابعاد علمی و اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی را شامل می‌شود و عدالتی همه‌جانبه در توزیع فرصت‌ها و امکانات مادی و معنوی. به اعتقاد ایشان، عنصر پیشرفت باید نگاه ما را به استعدادهای بی‌شمار و پراکنده در میان ملت معطوف سازد و ظرفیت‌های تولید و خلاقیت و درخشش توانایی‌های کشور را از این مواهب الهی و عمومی برخوردار سازد (بایگه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری www.leader.ir، پیام ۱۳۸۳/۳/۷).

توصیه رهبر معظم انقلاب به دولت نهم، تحقق پیشرفت و جلوگیری از قافله علم و جبران عقب‌ماندگی‌ها از راه میان‌بُری پیشرفت‌های علمی است. از نظر ایشان، کشف راه‌های جدید با طی مقدمات علمی و گسترش علم و دانش و تعلیم در میان مردم، از ابزارهای مهم جبران این عقب‌ماندگی ناشی از دوران پیش از انقلاب است (همان) و باید تلاش شود تا «علم‌گرایی و علم‌محوری» در همه بخشها، گفتمان مسلط جامعه بشود (همان، بیانات ۱۳۸۵/۵/۲۳). دولت اسلامی باید علاوه بر تأمین نیازهای مادی مردم و حل مشکلات معیشتی آنان، رشد فرهنگی، اخلاقی و علمی جامعه را مورد توجه قرار دهد و بسترهای لازم برای جریان اندیشه صحیح و اخلاق فاضله در جامعه را به وجود آورد (همان، بیانات ۱۳۸۶/۴/۹).

از منظر رهبر انقلاب، امروز بیش از گذشته، گفتمان عدالت‌طلبی و رفع تبعیض و مبارزه با فساد در کشور مستقر و حاکم است (همان، بیانات، ۱۳۸۵/۸/۲۱). به باور

ایشان، عدالت بدون معنویت و عقلانیت، قابل تحقق نیست و این دو در تحقق عدالت، شرط هستند (همان، بیانات ۱۳۸۷/۶/۲).

در نوشتار حاضر تلاش شده است با توجه به آنکه دهه چهارم انقلاب، موصوف به دهه عدالت و پیشرفت شده است با لحاظ آموزه‌های قرآنی، در جهت نظریه‌سازی، راهکارهای روشن و دقیقی برای دستیابی به این دو هدف مهم تحصیل شود. بنابراین، سؤال اصلی این تحقیق، چستی مفهوم عدالت و پیشرفت و راهکارهای تحقق متعامل آن دو در قرآن است. بر این اساس، فرضیه این پژوهش را این‌گونه می‌توان مطرح کرد که: «بنا بر آموزه‌های قرآنی؛ پیشرفت واقعی و مبنایی در سایه توحید و یکتاپرستی محقق می‌شود و هرگونه ارتقا و رشد در زندگی دنیایی و حیات اخروی، محصول و نتیجه اعتقاد به وحدانیت الهی و برخورداری از حیات طیبه مؤمنانه و توحیدی است. همچنین، توحید و ایمان به وحدانیت الهی، عالی‌ترین مصداق عدالت می‌باشد و شرک و کفرورزی به خدای متعال، بزرگترین ستمکاری و مبنای هرگونه پسرفت و حرکت قهقرایی انسانها و جوامع انسانی به حساب می‌آید که به تبع آن، می‌توان این عاقبت را برای هرگونه ستمورزی متصور شد.

در حقیقت ظلم اصلی، نشناختن حق عبودیت الهی و عدل اصلی، به‌جای آوردن عبادت خدا و عدم شرک به او می‌باشد. از این رو، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که هرگونه رشد، پیشرفت و تعالی مادی و معنوی در گرو توحید و عبودیت خالص الهی است و توحیدخواهی هم در گرو عدالت‌خواهی و نفی ستم و شرک است. آیات الهی، بهترین شاهد برای این مدعا هستند. پس به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که یکی از شاخصه‌های جامعه پیشرفته و متعالی اسلامی، برقراری عدالت و محو ستم و ستمکاری است و این مفروض، بیانگر تعامل عدالت و پیشرفت می‌باشد.

اما آنچه درباره پیشینه این پژوهش می‌توان گفت این است که در بررسی تعامل عدالت و پیشرفت، نگارنده تاکنون پژوهش قرآنی مشابهی مشاهده نکرده است و شاید نوشتار حاضر، فتح بابی در این زمینه باشد.^۱ همچنین، با توجه به اینکه روش تحقیق در این پژوهش، کتابخانه‌ای بوده است، برای پاسخ به پرسش اصلی و ارزیابی فرضیه مطروحه، همه کاربردهای سه واژه مهم «عدل»، «قسط» و «ظلم» و نوع ارتباط آنها با موضوع پیشرفت و تعالی، در نزدیک به چهارصد آیه قرآنی بررسی شده است.

۱- تبیین مفهوم و تعاریف عدالت

۱-۱- مفهوم، تعاریف و تفاسیر عدالت در اندیشه اسلامی

۱-۱-۱- معانی لغوی عدالت

یکی از دشواریهای بحث عدالت^۲ ابهام در تعاریف و معانی آن است. بدیهی است که تبیین معانی عدالت، مترادفها و کلمات متضاد آن، به تنویر و ایضاح مباحث مربوط به این مفهوم، کمک شایانی خواهد کرد.

کلمه عدل را معمولاً با توجه به کاربردهای آن در اندیشه اسلامی با معانی ذیل مترادف دانسته‌اند: راستی، درستی، داد، مثل، موزون بودن، رعایت تساوی و نفی هرگونه تبعیض، قراردادن و نهادن هر چیز در جای خویش، رعایت حقوق افراد و دادن حق به حقدار و رعایت استحقاقها در افاضه وجود توسط خدای متعال.

همچنین در زبان عربی به دلیل غنای گسترده، برخی واژه‌ها بیش از ده مترادف دارد. واژه عدالت نیز دارای همین خصوصیت می‌باشد؛ چرا که برای هر جنبه‌ای از عدالت، لغات متعددی وجود دارد و شاید مهم‌ترین آنها لغاتی مانند: قسط، قصد، استقامت، وسط، نصیب، حصه، میزان و انصاف باشد.

متضاد کلمه عدل، «جور» است که منفی شده کلمه‌ای که مشتق از واژه عدل باشد، نیست. آن‌گونه که «injustice»، لغت مخالف «justice» در انگلیسی است؛ بلکه لغت کاملاً متفاوتی است. البته برخی نیز مانند اسحاق بن حنین در ترجمه کتاب اخلاق نیکو مآخس ارسطو از کلمه «لاعدل» هم به جای متضاد عدل استفاده نموده‌اند (ارسطو، ۱۹۷۹م).

برای جور^۳ نیز مترادف‌های متعددی وجود دارد که بعضی از آنها معنایی متفاوت را بیان می‌کنند؛ مانند: ظلم، طغیان، میل، انحراف و ... که البته از این میان واژه «ظلم» به عنوان متضاد کلمه عدل کاربرد بسیاری در آیات و روایات و آراء اندیشمندان داشته است.

از لحاظ لغوی «العدل» اسم مجردی است که به معنای راستی، درستی، دادگری، داد، نظیر، همتا، مثل و شاهد آمده و جمع آن «أعدال» است. همچنین عدل در معانی دیگری؛ همچون لنگه، کیل، پیمان، پاداش، میانه‌روی، مساوات، برابری، کار میانه، راست ایستادن، فدیة^۴ و بدل^۵ استعمال شده است.

کلمه عدل به معنای مثل، مانند، قیمت، ارزش و لنگه و کلمه عدل به معنای مساوات میان دو لنگه بار همانند یا دو هم‌ورد می‌باشد. «اعتدال» واجد معنای راستی، میانه‌روی، راست شدن و صاف شدن می‌باشد. مؤلف «لسان‌العرب» اعتدال را حالتی متوسط بین دو

حالت در کمیت و کیفیت و هر آنچه که متناسب و متعادل است می‌داند، همانند روزی که هوا خوب است؛ یعنی معتدل بوده و نه معتدل» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۸۳).

خدوری از نظر لغوی پنج معنا برای عدل ذکر کرده است:

اول: راست کردن یا راست و درست قرار گرفتن و نشستن، اصلاح کردن و یا ایجاد تغییر؛

دوم: گریختن یا منحرف شدن و یا برگشتن از یک مسیر غلط به مسیر صحیح؛

سوم: برابر، معادل، هم‌رتبه و همانند بودن، یا برابر کردن؛^۶

چهارم: توازن یا تعادل ایجاد کردن، یا موزون بودن؛

پنجم: سرانجام، عدل (یا عدل) ممکن است به معنای «مثل» یا «نظیر» و «شبیبه» باشد (Khadduri, 1986: 5-6).

ابن منظور در کتاب خویش در باب مفهوم عدل می‌گوید: آنچه در نفوس انسانی، مایه اعتدال و مرتبی و استقامت و انتظام می‌شود، عدالت است و چنین انسانی مستقیم و راست و درست است و متضاد آن جور است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۸۳). جور در این جا مغایر با راستی و درستی و اعتدال بوده و به معنای انحراف است.

دو معنای لغوی «راست» و «انحراف» در معنای اصطلاحی راستی و نادرستی گنجانده شده است. مفاهیم درست و نادرست نیز به‌طور التزامی در اصطلاحات «عدل» و «جور» قرار دارد؛ زیرا این دو اصطلاح، اغلب در کلی‌ترین معنا استعمال می‌شوند؛ به گونه‌ای که ارزشهای اخلاقی و مذهبی را در بر می‌گیرند. مفهوم عدل به معنای درستی و راستی، معادل مفاهیم منصفانه و انصاف است که شاید به‌طور دقیق‌تری در اصطلاح استقامت یا مستقیم و راست بودن بیان شده‌اند.

همچنین مفهوم عدل نیز به‌عنوان برابری یا ایجاد مساوات و به معنای مساوی داشتن چیزی با چیز دیگر به‌کار می‌رود. این معنا ممکن است در اصطلاح به‌گونه کیفی یا کمی بیان شود. عدالت مذکور در حوزه کیفی به معنای اصل مجمل «برابری» است که در بردارنده معنای تساوی در مقابل قانون یا داشتن حقوق برابر است. همان‌گونه که این مضمون در آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات (۴۹): ۱۰)؛ همانا مؤمنان برادر هم هستند، آمده است. عدالت در حوزه کمی بر اصل «عدالت توزیعی» تأکید می‌ورزد و بهترین بیان و معنای آن در برخی مترادفهای عدالت، مانند نصیب، قسط، قسطاس، تقویم و میزان نمود می‌یابد.

ممکن است گفته شود که مفاهیم موازنه، میانه‌روی و اعتدال در لغات تعدیل، قصد و وسط گنجانده شده‌اند که در این صورت، اولی که از نظر لغوی به معنای اصلاح یا میزان کردن است و مفهوم توازن را بیان می‌کند و دومی و سومی که از نظر لغت به معنای میانه یا حد وسط بین دو طرف هستند، متضمن میانه‌روی و اعتدال می‌باشند (Khatturi, 1986: 6-7).

همچنین ابن منظور در شرح واژه عدل نقل می‌کند که عدل ممکن است به چهار شکل استعمال شود:

اول: عدالت در صدور احکام و قضاوت، همان‌گونه که خدا می‌فرماید: «آنگاه که بین مردم حکمی می‌کنی، به عدالت حکم کن»^۷ (نساء: ۴): (۵۸)؛

دوم: عدالت در بیان؛ همچنان که خدا می‌فرماید: «آنگاه که سخن می‌گویید، عدالت پیشه کنید»^۸ (انعام: ۶): (۱۵۲)؛

سوم: عدل به معنای فدیة؛ همچنان که خدای متعال می‌فرماید: «از هیچ‌کس فدایی پذیرفته نمی‌شود»^۹ (بقره: ۲): (۱۲۳)؛

چهارم: عدل به معنای شریک گرفتن برای خدا؛ همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که کفر ورزیدند، برای خدا شریک و هم‌تا قائلند»^{۱۰} (انعام: ۶): (۱)، (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق: ۸۳-۸۸).

باید اذعان نمود که مفهوم «قسط»، نزدیکترین مفهوم قرآنی، نسبت به عدالت است. البته کلماتی مشتق از این کلمه، مانند کلمه «قاسطون» در قرآن به کار رفته است^{۱۱} (جن: ۷۲): (۱۵) «منحرفان»ی هستند که هیزم جهنم در تفکر قرآنی، قاسطین، منحرفانی هستند که راه رشد و تعالی الهی را با نافرمانی از دستورات خداوند، گم کرده و از آن منحرف شده‌اند. خداوند در بیانی، از قول هدایت‌یافتگان در این باره می‌فرماید: و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی منحرفند؛ پس کسانی که فرمانبردارند، آنان در جست‌وجوی راه درستند^{۱۲} (جن: ۷۲): (۱۴).

۱-۲- تعاریف عدالت در اندیشه اسلامی

درباره مفهوم «عدالت» تعریف‌ها و دیدگاه‌های متنوع و متعددی به وسیله اندیشمندان رشته‌های مختلف علوم اسلامی، در گذشته و حال، عرضه شده است. بیشتر این دانشوران اسلامی، به وجود تعریف این مفهوم در متون اسلامی اذعان دارند. به عنوان نمونه، شهید محمدباقر صدر بر این باور است که تفسیر عدالت در اسلام، به جای آنکه

انتزاعی و باز باشد، انضمامی و متعین و واقعیتی زنده و عجین با اسلام است و با بینش تفصیلی آن پیوندی کامل دارد (صدر، ۱۳۹۹ق: ۳۰۳).

برخی از تعاریف کلی مفهوم عدالت در نحله‌ها و گرایش‌های مختلف علوم اسلامی، مانند فلسفه سیاسی، فقه سیاسی و اندرزنامه نویسی، بدین شرح است:

۱-۲- به معنای «وضع کل شیء فی موضعه»؛^{۱۳} یعنی قرار دادن هر چیز در جای خویش و به معنای «اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه»؛ یعنی حق را به حقدار رساندن، ایفای اهلیت، رعایت استحقاقها، نفی تبعیض و عدم ترادف با برابری مطلق.

۲-۲- به معنای اعتدال‌گرایی، میانه‌روی و رعایت ملکات متوسطه (طوسی، ۱۳۶۹: ۲۹۸) و به معنای تناسب و تساوی جرم با مجازات در حوزه قضا (همان: ۳).

۲-۳- به معنای تقسیم مساوی خیرات مشترک عمومی (فارابی، ۱۹۶۱م، فصل ۵۸: ۱۴۱-۱۴۲؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۳۰۱-۳۰۸).

۲-۴- به معنای «حُسن در مجموع» و کمال فضایل و در مقابل «جور» به معنای «مجموعه و تمام رذایل» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۳۶).

۲-۵- به معنای انصاف (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، حکمت ۲۲۳).

۲-۶- به معنای عقد و قرارداد اجتماعی افراد، جهت تقسیم کار در حیات مدنی مبتنی بر شریعت (ابن‌سینا، ۱۳۶۲: ۶۱؛ ابن‌سینا، ۱۹۶۴م: ۴۴۱).

۲-۷- به معنای مفهومی همسان با عقل و خرد عملی (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، حکمت ۲۳۵).

۲-۸- به معنای ملکه راسخه‌ای که باعث ملازمت تقوا در ترک محرمات و انجام واجبات می‌گردد (العاملی، ۱۴۱۳: ۱۳۹).

۲-۹- به معنای استقامت در طریق شریعت (گرجی، ۱۳۷۷: ۵۱۷-۵۳۵).

البته برخی از این تعاریف^{۱۴} رواج افزونتری دارد به گونه‌ای که اکثر اندیشمندان اسلامی، اعم از قدیم و جدید، اذعان داشته‌اند که «عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در جای خویش، حق را به حقدار رساندن، ایفای اهلیت و رعایت استحقاقها است.» به هر حال، این تعریف از اجماعی‌ترین تعاریف درباره عدالت در آراء اندیشمندان متقدم و متأخر اسلامی است (میرموسوی، ۱۳۷۳).

در انقلاب اسلامی ایران نیز توجه ویژه‌ای به اصل عدالت شده است؛ به عنوان مثال، مقام معظم رهبری در موارد متعددی به تشریح این اصل راهبردی پرداخته‌اند. از جمله، ایشان ضمن اشاره به ابعاد مختلف این مفهوم، کشور را تشنه عدالت اقتصادی دانسته و به‌طور

دقیق و مستوفایی، عدالت را به‌عنوان شاخص اول اصول‌گرایی، معرفی نموده‌اند (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، بیانات ۱۳۸۵/۶/۶). از نظر ایشان، فلسفه وجودی نظام اسلامی، عدالت است. از این رو، رشد اقتصادی باید همپای عدالت پیش برود و در برنامه‌های توسعه و رشد اقتصادی به‌طور منطقی، عدالت ملحوظ گردد (همان، بیانات ۱۳۸۵/۳/۲۹). رهبر انقلاب اسلامی با قبول اختلاف نظر در معانی عدالت، قدر مسلم مفهوم این واژه و پیش‌شرط‌های آن را به‌صورت زیر بیان نموده‌اند:

البته ممکن است در معنکردن عدالت، افرادی، کسانی با گروه‌هایی اختلاف نظر داشته باشند، اما یک قدر مسلم‌هایی وجود دارد؛ کم‌کردن فاصله‌ها، دادن فرصت‌های برابر، تشویق درستکار و مهار متجاوزان به ثروت ملی، عدالت را در بدنه حاکمیتی رایج کردن، عزل و نصب‌ها، قضاوتها، اظهار نظرها، مناطق دوردست کشور و مناطق فقیر را مثل مرکز کشور زیر نظر آوردن، منابع مالی کشور را به همه رساندن [و] همه را صاحب و مالک این منابع دانستن از قدر مسلم‌ها و مورد اتفاقات عدالت است که باید انجام بگیرد. بنابراین، عدالت یک اصل است و نیازمند قاطعیت.

... عدالت، با تعارف درست نمی‌شود؛ اولاً قاطعیت می‌خواهد؛ ثانیاً ارتباط با مردم می‌خواهد؛ ثالثاً ساده‌زیستی و مردمی‌بودن لازم دارد و بالاتر از همه، خودسازی و تهذیب می‌خواهد، این هم جزء پیش‌شرطها و پیش‌نیازهای اجرای عدالت است. اول، باید خودمان را درست کنیم... تا بتوانیم عدالت را اجرا کنیم... وظیفه من و شما اینها است. واقعاً باید با ویژه‌خواران و فساد، مبارزه کنیم (همان).

... عدالت را باید در برنامه‌های گوناگون معنا کنید... که از جمله آنها، تقویت پول ملی، مهار تورم و گرانی و کم‌کردن شکاف و فاصله بین دهک‌های بالا و پایین جامعه از این قبیل است. این سیاست‌ها باید به برنامه تبدیل شود و الا خود عنوان عدالت، یک هدف آرمانی است (همان، بیانات ۱۳۸۴/۸/۸).

۱-۳-۱- عدالت در برداشت مفسران

در تفاسیر قرآنی هم به‌طور تفصیلی و ویژه به تبیین جایگاه، مفهوم، انواع و راهکارهای تحقق عدالت پرداخته شده است و علت این توجه ویژه، محوریت و اهمیت این موضوع کلیدی در قرآن است؛ همان‌گونه که در آیات الهی بدان اشاره شده است که پیامبران را با مشعل‌های هدایت فرستادیم و بر آنها کتاب و میزان دادیم تا عدالت را برپا

دارند. بنابراین، چه بیانی رساتر از اینکه قرآن، استقرار عدالت و گسترش آن را یکی از دو هدف اساسی و فلسفه بعثت انبیا ذکر کرده و آن را از صفات الهی و بارزترین خصیصه آفرینش و نیکوترین خصلت انسان معرفی کرده است (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۳۱).

اساس حکمیت و حکم و حکومت در قرآن، ایجاد قسط و عدل در جامعه معرفی شده است. از سوی دیگر، کثرت آیاتی که درباره عدل و کلمات مترادف و متضاد این واژه است، بیانگر اهمیت جایگاه این مفهوم در قرآن است. اصلی‌ترین مترادف‌های قرآنی کلمه عدل که در قرآن آمده‌اند و با آن ارتباط معنایی دارند، عبارتند از: قسط، قصد، استقامت، وسط، نصیب، حصه و میزان. این واژه‌ها به کرات در آیات قرآن به کار رفته‌اند؛ مثلاً کلمه عدل و مشتقات آن ۲۹ بار و کلمه ظلم و انشاقات آن، بیش از ۲۹۰ بار در این کتاب آسمانی ذکر شده است. همچنین یکصد نص قرآنی، پیرامون توصیه به عدالت و مفاهیم مترادف آن (قسط، میزان و...) نازل شده است.

علامه کبیر سیدمحمدحسین طباطبایی در تفسیر عظیم «المیزان»، به‌طور تفصیلی درباره عدالت از دیدگاه قرآن بحث کرده است (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۲: ۲۵).

علامه در ذیل تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل: ۱۶: ۹۰)، ضمن تبیین اهمیت عدالت، دیدگاه‌های راغب در «مفردات» را درباره عدالت به بحث و نقد می‌کشد و آنگاه تعاریف ارزشمندی از این مفهوم و انواع آن عرضه می‌دارد:

«عدالت و معامله، لفظی است که معنای مساوات را اقتضا می‌کند... عدالت، میانه‌روی و اجتناب از دو سوی افراط و تفریط در هر امری است و این در حقیقت، معناکردن کلمه است به ملازمه معنای اصلی؛ زیرا معنای اصلی عدالت، اقامه مساوات میانه امور است، به این‌که به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا امور مساوی شود و هر یک در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار گیرد. پس عدالت در اعتقاد، این است که به آنچه حق است ایمان آوری و عدالت در عمل فردی آن است که کاری کنی که سعادتت در آن باشد و کاری که مایه بدبختی است، به‌خاطر پیروی هوای نفس انجام ندهی و عدالت در مردم و بین مردم این است که هر کسی را در جای خود که به‌حکم قول و یا شرع و یا عرف، مستحق آن است قرار دهی؛ نیکوکار را به‌خاطر احسانش احسان کنی و بدکار را به‌خاطر بدی‌اش عقاب کنی و حق مظلوم را از ظالم بستانی و در اجرای قانون، تبعیض قائل نشوی.

از اینجا روشن می‌شود که عدالت، همیشه مساوی با حُسن و ملازم با آن است؛ چون ما برای حُسن معنایی جز آنچه طبع به آن میل کند و به‌سویش جذب شود قائل نیستیم و قرارداد هر چیزی در جایی که سزاوار آن است، از این جهت که در جای خود قرار گرفته، چیزی است که انسان متمایل به آن است و به خوبی‌اش اعتراف دارد و اگر زمانی مخالف آن را مرتکب شود، عذرخواهی می‌کند و حتی دو نفر از افراد انسان در آن اختلاف نمی‌کنند» (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۲۴: ۲۴۳-۲۴۶).

علامه به تقسیماتی از عدالت هم اشاره می‌کند:

«... پس عدالت هر چند که به دو قسم می‌شود؛ یکی عدالت انسانی فی نفسه و یکی عدالتش نسبت به دیگران؛ یکی عدالت فردی و یکی اجتماعی و نیز هر چند لفظ عدالت مطلق است و شامل هر دو قسم می‌شود و لکن ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت؛ عدالت اجتماعی^{۱۵} است و آن، عبارت از این است که با هر یک از افراد جامعه، طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی جای داده شود که سزاوار آن است و این خصلتی اجتماعی است که فرد مکلفین مأمور به انجام آن هستند» (همان).

علامه طباطبایی در تفسیر آیات ۱۰۶ تا ۱۰۹ سوره مائده در بحث «شاهدان عادل»، مطلبی درباره عدالت آورده است که بخش عمده آن درباره عدالت فقهی می‌باشد و در نهایت به عدالت اخلاقی هم اشاره نموده است. علامه در بحث افرادی که شهادت آنها مقبول است و به عبارت دیگر عادلند، ابتدا عدالت را تعریف کرده و سپس افراد جامعه بشری را به سه دسته تقسیم کرده است؛ دسته اول، صاحبان مزایا و فضایل عالیة اجتماعی هستند که در طبقه رئیسه اجتماع قرار دارند و دسته سوم اشخاص بی‌شخصیت، فرومایه، غیرمقید به اصول عمومی اجتماعی و بی‌بندوبار هستند. دسته اول و سوم اندک هستند؛ اما طبقه دوم، طبقه متوسط‌الحال هستند که قوام جامعه به این طبقه معتدل وابسته است. این در حالی است که شاهد(عادل) مطلوب شرع اسلام نیز واجد خصوصیات همین افراد معتدل می‌باشد(همان، ج ۱۲: ۲۵ - ۲۶).

علامه با استناد به آیه ۲ سوره طلاق و آیه ۱۰۶ سوره مائده در شرح شرط واجدیت فضیلت عدالت، برای شاهد و ادای شهادت می‌فرماید:

«شاهد باید نسبت به مجتمع دینی، مردی معتدل باشد، نه نسبت به مجتمع قومی و شهری و از همین جا استفاده می‌شود که شاهد باید در جامعه، طوری مشی کند که

مردم دیندار به دین وی وثوق و اطمینان داشته باشند و کارهایی را که در دین، گناه کبیره و منافی دین به‌شمار می‌رود، مرتکب نشود...» (همان: ۲۷).

علامه در سطور بعد به تفکیک عدالت فقهی با عدالت اخلاقی پرداخته است:

«و این همان معنایی است که در اصطلاح فقه، آن را ملکه عدالت می‌نامند. البته این ملکه، غیر [از] ملکه عدالت در اصطلاح فن اخلاق است؛ چون عدالت فقهی هیأتی است نفسانی که آدمی را از ارتکاب کارهایی که به نظر عرف متشرع، گناه کبیره است، باز می‌دارد؛ اما ملکه عدالت در اصطلاح اخلاق، ملکه راسخه به حسب واقع است، نه به نظر عرف» (همان).

از آنجا که در این نوشتار، از قسط، به‌عنوان مهمترین واژه مترادف با عدالت یاد شده است، از این‌رو، تفسیر این واژه را در تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۳۵ سوره نساء «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» پی می‌گیریم. ایشان در این تفسیر، عدالت را مهمترین عامل حفاظت و صیانت از حق و مانع ضایع شدن آن می‌داند:

«قسط یعنی عدل. قیام به قسط، یعنی به‌عدالت عمل کردن و عدالت را حفظ کردن. پس مراد از قوامین بالقسط، کسانی هستند که به‌طور اتم و اکمل، قیام به عدل می‌کنند؛ بدون آنکه تحت تأثیر عواملی از قبیل هوا [ی نفس]، عاطفه، ترس، طمع و غیر ذلک قرار گیرند و از عدالت منعطف شوند و به خلاف آن عدول نمایند. نزدیک‌ترین عامل و کامل‌ترین سبب برای پیروی از حق و محافظت از ضایع شدن آن، همین صفت است و یکی از فروع آن، قیام به شهادت و ملازمت صدق و راستی در ادای شهادت است» (همان، ج ۹: ۱۷۱).

از جمله مفسرینی که به تفصیل از عدل سخن گفته است، می‌توان به شاگرد علامه طباطبایی، حکیم متاله، آیه‌الله جوادی آملی اشاره کرد که دیدگاه وی، مؤید فرضیه این نوشتار نیز است. وی ضمن این‌که عدالت و پیشرفت و تعالی را لازم و ملزوم هم می‌داند، بر این باور است که تعالی و سعادت معنوی و نورانیت انسان بر موضوع عدالت و اکتساب آن، مقدم است و آن را هدف اصلی بعثت پیامبران معرفی می‌کند. ایشان ضمن ارائه بحث‌های مشابهی در مورد عدل، براساس آیات قرآن، گوهر هر انسان را به‌طور فطری، حق و عدل می‌داند^{۱۶} و عدل‌ستیزی را مساوی با فطرت‌ستیزی به‌شمار می‌آورد. بنابراین، همه موجودات با تمام اختلافات، به‌طور فطری، دوستدار

عدالت و این راه مستقیم هستند. از نظر ایشان، گرچه بنا بر آیات قرآن، همه نظام هستی بر محور عدل است، اما عدل، تنها یکی از هدفهای رسالت پیامبران است و هدف نهایی رسالت پیامبران نیست. قرآن کریم عدل را برای مردم میانه‌حال، به‌عنوان هدف رسالت قلمداد می‌کند؛ اما برای انسانهای سالک و کم‌مانند، هدف اصلی، آن است که پرده‌های تاریکی را بدرند و راهی به نور بگشایند. آیه ۱ سوره ابراهیم،^{۱۷} مؤید این مطلب است. بنابراین، میان انسان عادل و انسان نورانی، تفاوت بسیار است؛ انسان عادل، عدل را برپا می‌دارد؛ زیرا این کار را وظیفه خود می‌داند؛ اما انسان نورانی،^{۱۸} خود، سرچشمه عدل است و عدل از او جلوه‌گر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۱۱).

تعریف عدل از دیدگاه این اندیشمند عبارتست از: «قراردادن هر چیز در جای مناسب خویش» که در جایگاه خود، می‌بایستی به انجام وظیفه ویژه خود پردازد. ایشان به‌عنوان شاهد و مؤیدی بر این تعریف به آیه ۲۲ سوره کهف اشاره می‌کند. پیش از این آیه از دو باغ سخن به میان آمده که هر دو سرسبز و خرم بودند و میوه‌های فراوان به بار می‌آوردند. قرآن در وصف این دو باغ می‌فرماید:

«هر دو باغ میوه‌های خود را به‌بار می‌آوردند و هیچ یک در این کار ظلم نمی‌کرد»^{۱۹} (کهف (۱۸): ۳۳).

یعنی باغ هم در حقیقت عادل است و عدالت آن به این معناست که در نظام هستی به وظیفه خود عمل می‌کند. همه موجودات، همانند این دو باغ بر پایه عدل عمل می‌کنند. لکن موجودات با شعور، چون انسان، هم وظیفه دارند همانند دیگر موجودات به‌طور تکوینی عادل باشند و هم وظیفه دارند به‌طور تشریحی عادل باشند. پذیرش تکوینی و تشریحی عدل، هم وظیفه فرشتگان و هم وظیفه انسانهای کامل، مانند پیامبر ﷺ و معصومین علیهم‌السلام است. پیامبر نیز در حیطة قانونمندیهای هستی جای دارد و همچون دیگران به دنیا می‌آید و مرگ می‌پذیرد. از این‌رو، در تشریح نیز همانند دیگران موظف به اجرای عدل و پذیرش حق است و حتی در سوره زمر، خداوند به وی هشدار می‌دهد که اگر شرک ورزد، کار او منجر به تباهی و زیانکاری می‌شود^{۲۰} (الزمر (۳۹): ۶۵).

براساس این دیدگاه، خدا نیز عادل است. اما میان عدل‌پذیری خدا و سایر موجودات تفاوت اساسی وجود دارد. درباره هر موجودی غیر از خدا، گفته می‌شود که عدل بر او لازم است؛ ولی درباره خداوند گفته می‌شود که عدل از خدا واجب است؛ یعنی خداوند هرگز ظلم نمی‌کند، نه آنکه باید عدالت ورزد و ظلم نکند؛ زیرا خدا در حیطة باید‌ها قرار

ندارد و یک نظام برتر برای او تکلیف نمی‌نهد. پس هر چه او کند، عدل است و هر بایدی از جمله عدل از او سرچشمه می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۱۲-۲۱۳).

از تفسیر عدالت از منظر آیه الله جوادی آملی می‌توان استنتاج نمود که در آیات الهی منظور از عدالت، مساوات به طور مطلق نیست و بنا به این آیات، تقوا،^{۲۱} علم،^{۲۲} جهاد^{۲۳} مایه می‌تواند باعث تقدم و فرادستی فرد یا عده‌ای بر سایرین باشد؛ همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «آیا آنها رحمت پروردگار تو را تقسیم کرده‌اند؟ ما هستیم که مایه معاش و استعداد‌های گوناگون را در میان مردم تقسیم کرده‌ایم تا در نتیجه، اختلافات طبیعی در میان آنها پیدا شود و همین اختلاف و تفاوت باعث می‌شود که بعضی افراد، مُسَخَّر بعضی دیگر قرار گیرند و نظام اجتماعی بشر استقرار پیدا کند».^{۲۴}

بدین ترتیب می‌توان استنباط نمود که از منظر قرآنی، تفاوت قابلیت‌ها و استعدادها در میان انسانها و جوامع بشری، برای بقا و پیشرفت این جوامع لازم می‌باشد و عدالت نیز به معنای آن است که افراد بر حسب استعدادها و توان‌های متفاوت، دارای استحقاق‌های متفاوت باشند و تساوی مطلق در نظام اجتماعی، نه تنها مایه پیشرفت جوامع نیست؛ بلکه به نابودی و تلاشی آنها می‌انجامد.

۲- مفهوم و تعاریف ظلم در قرآن

قریب به یک‌دهم آیات قرآن، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به موضوع ظلم پرداخته و در بیش از ۲۹۰ آیه، واژه ظلم و مشتقات آن آمده و بالغ بر ۳۵۰ آیه به‌طور مستقیم و صریح در این زمینه به روشنگری پرداخته است.

قرآن، همان‌طور که به عدالت اهمیت وافری می‌دهد، مسلمین را از بی‌عدالتی و کوچک‌ترین ظلمی نهی می‌کند و خداوند را از ظلم تنزیه می‌نماید^{۲۵} (حج (۲۲): ۱۰) و نه ظلم کنید و نه ظلم پذیرید^{۲۶} (بقره (۲): ۲۷۹)؛ زیرا ظالم و مظلوم در آخرت هر دو کیفر می‌شوند.

ظلم - که از کلمات متضاد با عدل است - در لغت به معنای تاریکی و شکافی است که در زمین به وجود می‌آید و همچنین به معنای «تجاوز از حد و قراردادن چیزی در جای نامناسب» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲: ۳۷۳) می‌باشد. به اعتقاد راغب، «ظلم، تجاوز از حق را گویند؛ چه این تجاوز کم باشد و چه زیاد. لذا [این واژه] در [مورد] گناه بزرگ

و کوچک، هر دو به کار می‌رود. به همین خاطر به حضرت آدم علیه السلام، در مورد تعدی [ای] که انجام داد، ظالم گفته شده و برای ابلیس نیز همین لفظ به کار رفته است؛ اگرچه میان این دو ظلم، فاصله‌ای وسیع است» (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲: ۳۲۶).

ابن فارس در «مقایس اللغة» می‌گوید: «ظلم به دو معنا گفته می‌شود؛ نخست به مفهوم مخالف نور و روشنایی و دوم به معنای چیزی را در جایگاهی که شایسته آن نیست قراردادن». (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۴۶۸). مؤلفین «الموسوعة الفقهية» در این باره نوشته‌اند: «ظلم به معنای جور و تجاوز از حد است و اهل لغت و بسیاری از علما، ظلم را به معنای نهادن هر چیزی در غیر موضع ویژه آن می‌دانند. از نظر آنان، ظلم در شرع به معنای تعدی از حق به سوی باطل است» (وزارت اوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق: ۵).
از دیدگاه قرآنی، ظلم، سه قسم است:

اول: ظلم در حق خداوند متعال؛ مانند کفر و شرک و نفاق که بالاترین ظلم به شمار می‌آید. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«شرک ستم بسیار بزرگی است»^{۲۷} (لقمان (۳۱): ۱۳)؛ همچنین می‌فرماید: «آگاه باشید که لعن خدا بر ستمکاران عالم است؛ آن کسانی که راه خدا را به روی بندگان بسته، سعی می‌کنند راه حق را کج نمایند و خلق را به باطل کشند و هم آنها منکر قیامتند»^{۲۸} (هود (۱۱): ۱۸ - ۱۹).

دوم: ظلم انسان به مردم که در آیات زیر به این نوع ظلم اشاره شده است: «و انتقام بدی مردم به مانند آن بد، رواست و باز اگر کسی عفو نمود و بین خود و دشمن اصلاح کرد، اجر او بر خداست و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد»^{۲۹} (شوری (۴۲): ۴۰).

«تنها راه مؤاخذه بر آنهایی است که به مردم ظلم می‌کنند و در زمین به ناحق شرارت انگیزند، بر آنها عذاب دردناک است»^{۳۰} (شوری (۴۲): ۴۲).

سوم: ظلم انسان بر نفس خویش. از جمله آیات قرآن در این زمینه عبارتند از: «بعضی از آنها به خود ظلم کردند...»^{۳۱} (فاطر (۳۵): ۳۲).

«بلیقیس گفت: بار الها بر نفس خویش ستم کردم»^{۳۲} (نمل (۲۷): ۴۴).

در حقیقت هر سه نوع ظلم، ظلم به نفس است. از این رو، خداوند می‌فرماید: «انسان که نه به ما، بلکه بر نفس خود ستم کردند»^{۳۳} (بقره (۲): ۵۷ و اعراف (۷): ۱۶۰).

پس ظلم در مفهوم اسلامی، ابعاد گسترده‌ای دارد و رابطه انسان با خدا، انسان با خویش، انسان با انسانهای دیگر و رابطه ملت‌ها را نیز شامل می‌شود. هر دو معنای لغوی ظلم - تاریکی در مقابل روشنایی و قرارداد چیزی در غیر موضعش - در موارد ذکر شده، صدق می‌کند. از این رو، ظلم، مفهوم وسیع‌تری نسبت به تجاوز پیدا می‌کند و شامل هر نوع عملی که به نحوی حقی را ضایع می‌کند، می‌شود. ظلم و عدالت، دو روی برخورد با حق هستند و در هر رابطه‌ای حقی نهفته است که مراعات آن، عدالت و نقض آن، ظلم است (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۲۰).

قرآن در آیات متعددی انسان را به این راز واقف می‌کند که هر نوع ستمی، بازتابی نسبت به خود ستم‌کننده و یا ستم‌پذیرنده دارد^{۳۴} (اعراف (۷): ۹)؛ ستم‌پذیری چون ستمگری، گناهی است بزرگ^{۳۵} (بقره (۲): ۲۷۹)؛ راه ستم، راه نابودی است. ستم سرانجام ارزش‌های بشری را نابود می‌کند^{۳۶} (کهف (۱۸): ۵۹) و ملت‌ها را از دستاوردهای تمدن و فرهنگشان محروم می‌کند^{۳۷} (نمل (۲۷): ۵۲). همچنین راه بازگشت را به روی انسان می‌بندد^{۳۸} (غافر (۴۰): ۵۲). هیچ چیز نمی‌تواند خلأهای ناشی از ظلم را پر کند^{۳۹} (زمر (۳۹): ۴۷) و خداوند هرگز بدی و ستم به بندگانش را روا نمی‌دارد. این خود انسان است که با ظلم زمینه پدیده‌های نامطلوب و ستم به خویش را فراهم می‌کند^{۴۰} (توبه (۹): ۷۰). برای انسان، روزی فرا خواهد رسید که در آن، ستمی نخواهد بود^{۴۱} (یس (۳۶): ۵۴) و خداوند از هر نوع ظلمی پیراسته است^{۴۲} (غافر (۴۰): ۳۱).

از نظر قرآن، دفاع ستم‌دیده از خویش، دفاعی مشروع است^{۴۳} (شوری (۴۲): ۴۱) و ستمگر هرگز به پیروزی سعادتمندانه نمی‌رسد^{۴۴} (انعام (۶): ۱۳۵) و تجاوز به ستمگر از موارد تجاوز نامشروع نیست^{۴۵} (بقره (۲): ۱۹۳). بنا به پیش‌بینی قرآن سرانجام، ستمگران تنها می‌مانند^{۴۶} (مائده (۵): ۷۲) و عاقبت ایشان، عبرت‌انگیز است^{۴۷} (قصص (۲۸): ۴۰)؛ چرا که خداوند هرگز از اعمال ستمکاران غافل نیست^{۴۸} (ابراهیم (۱۴): ۴۲).

۳- مفهوم پیشرفت

برای معنای کلمه پیشرفت در زبان انگلیسی از واژه «progress» و در زبان فرانسه از کلمه «progress» استفاده می‌نمایند. ضمن آنکه کلمه «proceeding» هم در زبان انگلیسی به معنای «ترقی» به کار می‌رود. در زبان عربی، برای بیان معنای پیشرفت از کلماتی مانند: تقدم، ترقی، ارتقاء، تطوّر و نمو، استفاده می‌شود.

کلماتی مانند ارتقاء^{۴۹}، تطوّر و نمو در قرآن نیامده‌اند (روحانی، ۱۳۶۸، ج ۲ و ۳). همچنین واژه تقدّم^{۵۰} یکبار و آن هم به معنای «آینده» و واژه: تقدّموا ۴ بار (بقره) (۲): ۱۱۰؛ حجرات (۴۹): ۱؛ مجادله (۵۸): ۱۳ و مزمل (۷۳): ۲۰ و در معنای «پیش‌فرستادن» به کار رفته است.

به نظر می‌رسد که یکی از بهترین واژه‌های قرآنی برای بیان کلمه پیشرفت، واژه: «علو» و هم خانواده‌هایی از آن، مانند: تعالی و متعال - به معنای والایی، بلند و بزرگ مرتبه‌ای - باشد.^{۵۱} این صفت در بسامد بسیار بالایی برای توصیف و تنزیه خداوند در قرآن به کار رفته است (رعد) (۱۳): ۹؛ زیرا خداوند متعال، نهایت تعالی، والامرتبه‌ای، علو، پیشرفت، تکامل و نورانیت است و به همین دلیل باید مقصد هرگونه حرکت تکاملی و تعالی‌جویانه باشد و در حقیقت، این گمانه مؤید فرضیه این نوشتار است که پیشرفت اصلی در توحید و حیات طیبه و مؤمنانه است و عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی می‌بایست قبل از هر چیز به توحید و ایمان به وحدانیت الهی و نفی هرگونه کفر و شرک بیانجامد.

۴- عدالت و قسط و راهکارهای قرآنی پیشرفت

در این قسمت تلاش می‌شود با توجه به مترادف زیاد عدالت و قسط، راهکارهای قرآنی دستیابی به پیشرفت و تعالی مادی و معنوی از زاویه تحقق عدالت و قسط بیان شود.

۴-۱- عدالت و قسط، محوری‌ترین راهکار قرآنی پیشرفت

در آموزه‌های قرآنی مربوط به پیشرفت، عدالت دارای جایگاه محوری بوده و می‌توان آن را در خط مقدم و طلایه‌دار سایر راهکارها و راهبردها به‌شمار آورد. به‌عنوان مثال، در آیه ۹۰ و ۹۱ سوره نحل، عدالت در رأس پاره‌ای از راهکارهای متعالی قرآنی همچون نیکوکاری، بخشش به خویشاوندان، نهی از فحشا، منکرات و بغي و وفا به پیمانها و سوگندها ذکر شده است و در واقع، این دو آیه شریفه را می‌توان، بخش مهمی از منشور پیشرفت و تعالی قرآنی دانست که خداوند متعال، برای تکامل جامعه انسانی بدانها فرمان می‌دهد. این منشور با فرمان به عدل آغاز و با نهی از انجام «بغی» - که خود از انواع ستمکاری است - پایان می‌یابد.

۲-۴- همراهی هدایت الهی با عدالت و ضرورت هدایت‌گری و حق‌جویی

از منظر قرآنی، جامعه متعالی، جامعه‌ای هدایت‌یافته و در مسیر الهی است که هم به حق هدایت می‌کند و هم بر اساس مبانی عادلانه و حق‌جویانه داوری می‌نماید. این مضمون در موارد متعددی در قرآن آمده است. به‌عنوان مثال، این کتاب مبین می‌فرماید: «و از میان قوم موسی، جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند»^{۵۲} (اعراف (۷): ۱۵۹).

اساساً یکی از ویژگی‌های امت برگزیده و متعالی قرآنی، برخوردار بودن آنها از صفت هدایت‌گری و حق‌جویی و عدالت‌خواهی است. و قرآن در مورد این امت نخبه‌چنین می‌فرماید: «و از میان کسانی که آفریدیم، امتی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند»^{۵۳} (اعراف (۷): ۱۸۱).

۳-۴- عمل به تقوا و پرهیزگاری و تعامل عدالت با آن

در قرآن مجید، تعامل و تناظر عدالت و تقوا به‌خوبی نشان داده شده است و این دو مفهوم در نظر و در عمل به یکدیگر منتج می‌گردند؛ به‌عنوان نمونه، قرآن می‌فرماید: «عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است»^{۵۴} (مائده (۵): ۸). البته این تناظر، تعجب‌آور نیست؛ زیرا عدالت و تقوا از اصلی‌ترین پایه‌های حیات طیبه الهی و هرگونه پیشرفت و تعالی مادی و معنوی هستند.

۴-۴- إقامة عدالت و قسط و تأکید بر انجام داوری عادلانه

قرآن کریم، کتابی آسمانی است که به تصریح خداوند، بر مبنای صداقت و عدالت است^{۵۵} (انعام (۶): ۱۱۵) و این امر، بیان‌کننده آن است که منشور پیشرفت و تعالی جامعه اسلامی، ضرورتاً باید بر مبنای عدالت و قسط باشد.

در موارد متعددی، کاربرد مترادف واژه‌های عدل و قسط، مرتبط با تأکید و فرمان قرآن کریم بر قضاوت و حکمیت عادلانه و مبتنی بر قسط است^{۵۶} (نساء (۴): ۵۸؛ مائده (۵): ۴۲) و حتی خداوند در آیات الهی از خویش، با واژه «قیام‌کننده و برپادارنده قسط» یاد کرده و بدان شهادت می‌دهد:

«خدایی که همواره قیام‌کننده به عدل است، گواهی می‌دهد که جز او معبودی نیست. فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند] جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست»^{۵۷} (آل عمران (۳): ۱۸).

از منظر قرآنی، ارسال پیامبران با کتاب و ترازو از سوی خداوند متعال برای برپایی قسط بوده است^{۵۸} (حدید(۵۷): ۲۵)؛ همچنان که ذات اقدس الهی به پیامبر مکرم اسلام دستور می‌دهد که با انجام دعوت خویش و ایستادگی در این راه و عدم پیروی از هوسهای مردم، به بیان ایمان خود به کتاب آسمانی و مأموریت خود در اجرای عدالت میان آنها بپردازد^{۵۹} (شوری(۴۲): ۱۵). از این رو، از مردم خواسته شده است که به دور از هواهای نفسانی و جانبداری‌های منفعت‌جویانه به اقامه عدالت^{۶۰} (نساء(۴): ۱۳۵) و برپایی قسط^{۶۱} (مائده (۵): ۸) اقدام ورزند. با این توضیحات بسیار واضح است که در یک جامعه آرمانی اسلامی، اجرای عدالت و اقامه قسط، باید به‌عنوان یکی از اهداف بنیادین، هرگونه برنامه توسعه و پیشرفت مطرح باشد. در این صورت، چنین جامعه‌ایی، رنگ پیشرفت و تعالی را در همه ابعاد خواهد گرفت و همه چیز سامان خواهد یافت؛ همان‌گونه که باری تعالی، پس از آفرینش و صناعت انسان، با عدل خویش، وی را سامان داده و هیأت زیبایی بخشید^{۶۲} (انفطار(۸۲): ۷).

۴-۵- فعالیت نافع، هدفمند و در مسیر عدالت و تعالی

هرگونه پیشرفت و تعالی نیاز به کوشش و جهد فراوان دارد. این در حالی است که در آیات قرآنی، پدیده‌های انفعالی و غیر مولدی، مانند: سرباری، بی‌قیدی، بیکارگی و عدم سودمندی تقبیح شده است و در مقابل، افراد رهرو عدالت، افرادی پیشرو، فعال و راستکار معرفی گشته‌اند. قرآن مجید مثال جالبی در این باره ذکر می‌کند که برداشت پیش‌گفته را می‌توان از آن استنباط نمود:

«خدا مثلی [دیگر] می‌زند: دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی‌آید و او سربار خداوندگارش می‌باشد. هر جا که او را می‌فرستند، خیری به‌همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است، یکسان است؟» (نحل(۱۶): ۷۶).

۴-۶ - همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه مبتنی بر عدالت

بر اساس تفکر قرآنی، در حیات متعالی و طیبۀ اسلامی، روابط داخلی و خارجی با اقامۀ عدالت و بر محور مسالمت‌جویی و صلح‌خواهی تنظیم می‌گردد. بدیهی است که این عدالتخواهی، باعث از بین رفتن ریشه‌های تخاصم و بدخواهی در این روابط می‌گردد و به‌جای کینه، مودت و خیرخواهی را برقرار می‌کند. بر این منوال، قرآن مجید، ضمن تأکید بر مقابله با هرگونه تعدی، ایجاد صلح و سازش عادلانه میان مسلمانان متخاصم را خواستار می‌گردد و مؤمنین را برادر یکدیگر به‌شمار آورده و می‌فرماید:

«و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو، بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت داشته باشید؛ چرا که خدا دادگران را دوست می‌دارد. پس در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا داشته باشید. امید است که مورد رحمت قرار گیرید» (حجرات (۴۹): ۹ و ۱۰).

آیات الهی بر این نکته تصریح می‌نمایند که مؤمنین باید با جماعتی که با آنها و دین اسلام، تخاصم ندارند، به‌عدالت و نیکی رفتار نمایند؛ ولی با جماعات مهاجم، دین‌ستیز و ستمکار مقابله کنند و آنها را به‌دوستی نگیرند:

«اما [خدا] شما را از کسانی که در [کار] دین با شما جنگ نکرده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان یکدیگر را یاری کرده‌اند و هر کس آنان را به‌دوستی گیرد، آنان همان ستمگراند» (ممتحنه (۶۰): ۸ و ۹).

۴-۷ - رعایت عادلانه حقوق مردم و عدم تعرض به آن

یکی از الزامات جامعه پیشرفته و متعالی اسلامی، حفظ و رعایت حقوق خصوصی و عمومی مردم است که از ضرورت‌های اجرای عدالت ناشی می‌شود. آیات الهی سرشار از انذار و هشدارهای لازم در این باره است. به‌عنوان نمونه، در بحث حکم تعدد

زوجات، با لحاظ حفظ حقوق زوجة، صحت انجام ازدواج افزون بر یک مورد، مشروط به رعایت عدالت در بین زوجها شده است^{۶۳} (نساء(۴): ۳).

۴-۸- عادلانه بودن نظام، مبانی و مبادلات اقتصادی

یکی از ملزومات اساسی پیشرفت و ارتقای مادی و معنوی هر قوم و کشوری، برخورداری آنها از نظام و مبادلات اقتصادی عادلانه است و تصریح به این مطلب مهم در قرآن، به فراوانی صورت پذیرفته و عدم مبادرت به تحقق عدالت در حوزه اقتصاد، موجب فساد معرفی گشته است؛ همچنان که قرآن می‌فرماید: «و ای قوم من، پیمانہ و ترازو را به داد [قسط]، تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین به فساد سر بر مدارید»^{۶۴} (هود(۱۱): ۸۵)؛ همچنان که در آیه نهم سوره الرحمن آمده است: «و وزن را به انصاف بر پا دارید و در سنجش مکاهید»^{۶۵} (الرحمن(۵۵): ۹). این آیات به خوبی و اجمال، بیانگر ضرورت قسط و عدل در مبادلات و مناسبات اقتصادی است. بنابراین، نظام پیشرو توحیدی، بدون داشتن اقتصادی عدالت‌محور، قابلیت تحقق نخواهد داشت.

۵- نفی ظلم و راهکارهای قرآنی پیشرفت

بدیهی است هرگونه پیشرفت و تعالی مادی و معنوی انسانها و جوامع انسانی، بدون خواست و مساعدت الهی، محقق نخواهد شد. این در حالی است که با توجه به آیات قرآن، مشرکین، ستمکار بوده و جایگاه آنان آتش است و از کمک الهی محروم هستند^{۶۶} (مائده(۵۵): ۷۲). خداوند متعال به روشنی و صراحت و در موارد متعددی فرموده است که یاور ستمکاران نخواهد بود و آنها از هیچ‌گونه مساعدت و مدد الهی برخوردار^{۶۷} (حج(۲۲): ۷۱؛ بقره(۲۲): ۲۷۰؛ آل عمران(۳): ۱۹۲) و یار و شفاعت‌گری ندارند^{۶۸} (حج(۲۲): ۵۳) و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند^{۶۹} (حج(۲۲): ۱۰) و عهد خداوند به آنها نخواهد رسید^{۷۰} (بقره(۲): ۱۲۴). در مقابل، خداوند تأکید می‌کند که همراه با تقوایشگان است^{۷۱} (توبه(۹): ۳۵) و مؤمنین را در دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت می‌گرداند و ستمگران را بی‌راه می‌نماید^{۷۲} (ابراهیم(۱۴): ۲۷). در آیات الهی، سرپیچی از فرمان الهی با ستمکاری مترادف دانسته شده است (انعام(۶): ۱۵۷)؛ همچنان که خداوند به حضرت آدم و حوا می‌فرماید: «ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر[ید] و از

هر کجای آن که می‌خواهید، فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود» (بقره (۲): ۳۵، همچنین اعراف (۷): ۱۹).

با توجه به سرپیچی آدم و حوا از این دستور الهی و هبوط آنها به زمین و محرومیتشان از نعمات و فراوانی‌های قلبی، می‌توان استنباط نمود که نافرمانی از دستورات الهی که مترادف ستمکاری است، مایه سقوط و پسرفت و محرومیت از برکات الهی است. مشابه این حکم در مورد پیروان موسی علیه السلام قابل مشاهده است که به دلیل گوساله‌پرستی و نافرمانی از خداوند و شرک‌ورزی از برکات و نعمات خداوند محروم شده و در زمره ستمکاران درآمدند^{۷۳} (بقره (۲): ۵۷).

از دیگر تبعات سیر قهقرایی کفرورزی و ستمکاری، فساد و افساد است. قرآن کریم، فرعون و اعوانش را به‌خاطر کفرورزی به آیات الهی، ظالم و مفسد خوانده است^{۷۴} (اعراف (۷): ۱۰۳)؛ همان‌طور که از دیگر تبعات ستمکاری، محرومیت از رستگاری^{۷۵} (انعام (۶): ۱۳۵) و هدایت الهی است (مائده (۵): ۵۱؛ انعام (۶): ۱۴۴ و...). خسران و به‌عبارتی دیگر، عدم پیشرفت ستمکاران و اینکه چیزی جز افزایش خسارت^{۷۶} (اسراء (۱۷): ۸۲) و ریشه‌کن شدن^{۷۷} (انعام (۶): ۴۵) در انتظار آنها نیست، مورد تأکید قرآن کریم قرار گرفته است.

در ادامه، تلاش می‌شود راهکارهای قرآنی دستیابی به پیشرفت و تعالی مادی و معنوی از زاویه مقابله با ظلم و نفی ستمگری بیان شود:

۵-۱- مبارزه با شرک به‌عنوان بالاترین ستم و مایه عذاب و نابودی

پیشرفت واقعی و مبنایی در توحید و یکتاپرستی است و هرگونه ارتقاء و رشدی در زندگی دنیایی و حیات اخروی، محصول و نتیجه اعتقاد به وحدانیت الهی و برخوردار بودن از حیات طیبه مؤمنانه و توحیدی است. اما شرک و کفرورزی به خدای متعال که به‌عنوان بزرگترین ستمکاری دانسته شده است، مبنای هرگونه پسرفت و حرکت قهقرایی انسانها و جوامع انسانی به حساب می‌آید و به تبع آن، می‌توان این عاقبت را برای هرگونه ستم‌ورزی متصور شد و آیات الهی، بهترین شاهد بر این مدعا هستند. جالب اینجاست که یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های حیات طیبه بهشتی، فقدان ظلم است؛ همچنان که در قرآن آمده است که در بهشت، به اندازه گودی پشت هسته خرمایی به کسی ستم نمی‌شود^{۷۸} (نساء (۴): ۱۲۴). پس به وضوح می‌توان نتیجه گرفت

که یکی از شاخصه‌های جامعه پیشرفته و متعالی اسلامی، نبود ستم ولو در اقل مراتب، در آن است.

یکی دیگر از نشانه‌های جامعه پیشرفته و متعالی، برخورداری کامل آن از امنیت است.^{۷۹} آیات الهی با صراحت بر این نکته تأکید دارند که اگر یک جامعه ایمانی از ظلم پیراسته باشد، امنیت و هدایت کامل در انتظار این جامعه خواهد بود: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند، آنان برخوردار از امنیت می‌گردند و ایشان راه یافتگانند»^{۸۰} (انعام(۶): ۸۲).

در قرآن مجید، کافران و کسانی که آیات الهی را انکار می‌کنند، در مرتبه اول ستمکاری‌اند^{۸۱} (بقره(۲): ۲۵۴؛ انعام(۶): ۳۳) و با این صفت که «کر و لال در تاریکی‌ها هستند»^{۸۲} (انعام(۶): ۳۹) توصیف گشته‌اند. همچنین شرک به خداوند، به‌عنوان ستم^{۸۳} (یونس(۱۰): ۱۰۶) و ظلمی عظیم^{۸۴} (لقمان(۳۱): ۱۳) و کفر مساوی با گمراهی و ستمکاری (آل عمران(۳): ۸۶) معرفی گردیده است و ظالم‌ترین افراد، کسانی دانسته شده‌اند که برخدا افترا می‌بندند^{۸۵} (انعام(۶): ۲۱) و مانع از ذکر نام خدا در مساجد می‌شوند و آنها را خراب می‌کنند^{۸۶} (بقره(۲): ۱۱۴). در آیات آمده است که ستمکاران در گمراهی آشکارند^{۸۷} (لقمان(۳۱): ۱۱). آنها با پیروی از هوی و هوسهای خود، به نفسشان ستم می‌کنند و این‌گونه گمراه شده، هدایت و نصرت خداوند را از دست می‌دهند^{۸۸} (روم(۳۰): ۲۹).

در آموزه‌های قرآنی برای ستمکاران عذابی بسیار شدید(اعراف(۷): ۱۶۲؛ انفال(۸): ۲۵ و کهف(۱۸): ۲۹) و ابدی^{۸۹} (یونس(۱۰): ۵۲) پیش‌بینی شده است؛ به‌گونه‌ای که حتی تمایل به ستمکاران نیز مایه رهنسپاری به دوزخ و ازدست‌دادن یاری الهی و تنهاشدن معرفی شده است^{۹۰} (هود(۱۱): ۱۱۳).

در قرآن مجید ستمکاران به صراحت، لعنت شده‌اند(هود(۱۱): ۱۸) و حتی در جهنم، آنها بدین لعنت مورد خطاب قرار می‌گیرند^{۹۱} (اعراف(۷): ۴۴).

همچنین می‌توان یکی از عوامل نابودی تمدن‌ها را ستمکاری دانست. مؤید این ادعا، بیان قرآن است: «چه بسیار شهرها را که [مردمش] ستمکار بودند، در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم»(انبیاء(۲۱): ۱۱).

با نگاهی گذرا به آیات، درمی‌یابیم که همه اقوام و جوامعی که بر آنها عذاب نازل شده است، از ستمکاران بوده‌اند؛ همچنان‌که ظالم‌بودن قوم نوح، مایه نزول عذاب و

طوفان بر آنها بوده است (عنکبوت (۲۹): ۱۴؛ همچنین یونس (۱۰): ۱۳؛ نساء (۴): ۱۵۳؛ هود (۱۱): ۹۴).

۵-۲- نفی ولایت ظلمانی طاغوت و ضرورت خروج از آن

اساساً قرآن مجید، برای هدایت مردم و گسیل آنها از تاریکی‌ها به سوی روشنایی‌ها نازل شده است. خداوند به انبیای خود دستور داده است تا پیروان خود را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون برند^{۹۲} (ابراهیم (۱۴): ۵). لذا در تفکر قرآنی، اهل ایمان اهل نور هستند و موحدین توسط خداوند متعال از ظلمتها و تاریکی‌ها درآمده و به سوی نور رهنمون می‌شوند، اما کافرانی که اولیای خود را از طاغوتیان انتخاب می‌کنند، خداوند آنها را هدایت نمی‌نماید؛ بلکه طاغوتها ایشان را به سمت ظلمت‌ها و گمراهی‌ها رهنمون می‌سازند:

«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ [که] آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به‌در می‌برد. و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به‌در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند» (بقره (۲): ۲۵۷).

خداوند در مورد اهل کتاب به پیامبر می‌فرماید: «و پس از علمی که تو را [حاصل] آمده، اگر از هوسهای آنان پیروی کنی، در آن صورت جداً از ستمکاران خواهی بود»^{۹۳} (بقره (۲): ۱۴۵). بر اساس این آیه، هر پیشرفتی در گرو رعایت حدود و احکام الهی است و بدیهی است این رعایت، موجب خشنودی الهی و سلوک در راه راست و دخول در انوار الهی است. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند»^{۹۴} (مائده (۵): ۱۶).

از این رو، جامعه‌ای متعالی و پیشرفته خواهد بود که به دنبال کسب خشنودی خداوند و با هدف رسیدن به نور هدایت و خروج از تاریکی‌ها و ظلمات باشد و بدیهی است که اجرای عدالت و قسط از بهترین راهکارهای این هدف مهم است؛ همان‌گونه که خداوند متعال وظیفه پیامبران را اجرای قسط در بین امت‌هایشان دانسته و ایشان را از انجام ظلم، پیراسته می‌داند^{۹۵} (یونس (۱۰): ۴۷).

۵-۳- ظلم‌ناپذیری و تلاش برای رهایی از استضعاف

همان‌طوری که ظلم‌ناپذیری از عوامل تعالی و پیشرفت انسانی است، به همان میزان پذیرش ظلم عامل سقوط انسان و جوامع انسانی است که نوعی ستم انسانها به خودشان به‌شمار می‌آید. به همین دلیل، قرآن مجید به کسانی که ادعای استضعاف و عدم تمکّن در مقابله با ستم را دارند، لقب ظالم داده، به آنها دستور هجرت می‌دهد:

«کسانی که بر خویشان ستمکار بودند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند و می‌پرسند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است» (نساء: ۴): (۹۷).

از سوی دیگر، خداوند متعال به کسانی که پس از ستم‌دیدگی در راه خدا، هجرت کرده‌اند، نوید جای نیکو و پاداش بزرگ در آخرت را داده است^{۹۶} (نحل: ۱۶): (۴۱).

۵-۴- جهاد در راه خدا

قرآن کریم، جهت رفع فتنه و فساد کافران و مقابله با ستمکاری آنان، مسلمانان را امر به جهاد با آنها کرده است. در حقیقت، از این منظر، اعمال عدالت با مبارزه و جهاد علیه کافران ستمکار و جهاد در راستای رفع فتنه آنان توصیه شده است: «با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین، مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست»^{۹۷} (بقره: ۲): (۱۹۳).

در قرآن مجید کسانی که از جهاد روی گردانند از ستمکاران به‌شمار آمده‌اند. خداوند در مورد بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

«پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان، همگی پشت کردند و خداوند به [حال] ستمکاران داناست»^{۹۸} (بقره: ۲): (۲۴۶).

به همین دلیل، خداوند متعال، جهاد در راه خدا را جهت خلاصی از دست ستمکاران، لازم دانسته، به آن فرمان می‌دهد:

«و چرا شما در راه خدا و برای نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما» (نساء: ۴): (۷۵).

۵-۵- تولی نسبت به خداپرستان و تبری از کفار و ستمکاران

تولی و تبری از علائم و نشانه‌های جوامع متعالی در قرآن است. در آیات الهی، فقدان تولی نسبت به خداپرستان و تبری نجستن از کفار و ستمکاران، به عنوان نشانه ستمکاری ذکر شده است:

«و کسانی را که پروردگار خود را در بامدادان و شامگاهان می‌خوانند - در حالی که خشنودی او را می‌خواهند - مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی» (انعام: ۶: ۵۲).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما، آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند» (توبه: ۹: ۲۳).

همچنین خداوند در کتاب مبین خویش به مؤمنین دستور داده است که از کسانی که قصد تخطئه آیات الهی را دارند - و این‌گونه ستمکاری خود را اثبات می‌کنند - اعراض و دوری جویند (انعام: ۶: ۶۸).

۵-۶- عمل به احکام و حدود الهی و رعایت آنها

قرآن کریم با صراحت اعلام فرموده است: «و کسانی که از حدود [احکام] الهی تجاوز می‌کنند، آنان از ستمکارانند»^{۹۹} (بقره: ۲: ۲۲۹). بدین ترتیب از منظر قرآنی «هر کس که از مقررات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است»^{۱۰۰} (طلاق: ۶۵: ۱) و بدیهی است در چنین صورتی، به جای پیشرفت و تعالی، به ورطه سقوط در خواهد غلطید.

۵-۷- عدم صرف اموال در غیر مسیر الهی

در اندیشه قرآنی، مال و ثروت در صورتی ارزش دارد و منجر به تعالی انسان می‌شود که در مسیر حق و اهداف متعالی خرج شود؛ در غیر این صورت و با صرف و انفاق این اموال در مسیر شیطانی و تقابل با اهداف الهی، ستمکاری صورت گرفته است و دستاورد بی‌ثمیری برای این اقدام دنیامدارانه وجود خواهد داشت. قرآن مجید در این راستا ضمن بی‌فایده دانستن اموال و فرزندان کافران در جلوگیری از عذاب ابدی آنها، می‌فرماید:

«مثل آنچه [آنان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج می‌کنند، همچون مثل بادی است که در آن، سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود

ستم نموده‌اند بوزد و آن را تباه سازد و خداوند به آنان ستم نکرده است؛ بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده‌اند» (آل عمران (۳): ۱۱۷).

۵-۸- عدم تعرض به حقوق فردی و عمومی

در قرآن مجید، تجاوز ناحق به اموال افراد و حتی خودکشی، از مصادیق ستمکاری به مردم و نفس آدمی به‌شمار آمده است و واضح است که سرانجام چنین اعمالی، سیر قهقرایی انسان و سقوط در آتش جهنم است. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به‌ناروا نخورید - مگر آنکه دادوستدی با تراضی یکدیگر از شما [انجام گرفته] باشد - و خودتان را مکشید؛ زیرا خداوند همواره با شما مهربان است و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند، بزودی وی را در آتشی درآوریم و این کار بر خدا آسان است» (نساء (۴): ۲۹-۳۰).

قرآن مجید در مورد تعدی به مال ایتم با شدت بیشتری سخن گفته است: «و در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به‌ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان درآیند»^{۱۰۱} (نساء (۴): ۱۰).

تجاوز به حقوق فردی و عمومی و تجاوز به اموال مردم، در قرآن، دارای مصادیق متعددی بوده و با تعبیر مختلفی مانند: خیانت در امانت، سرقت، ربا و ... از آنها یاد نموده است. به‌عنوان نمونه، در مورد اخذ ربا - توسط قوم یهود - می‌فرماید:

«و [به سبب] ربا گرفتنشان - با آنکه از آن نهی شده بودند - و به‌ناروا مال مردم خوردنشان و ما برای کافران عذابی دردناک آماده کرده‌ایم»^{۱۰۲} (نساء (۴): ۱۶۱).

در قرآن کریم با شدت افزونتری با ربا برخورد شده است؛ به‌گونه‌ای که ضمن ستمکار شمردن فرد رباخوار و مظلوم دانستن رباگیرنده، رباخواری در حکم محاربه با خداوند و فرستاده وی به‌حساب آمده است (بقره (۲): ۲۷۹).

در آیه بعد نیز، خداوند در مقابل رباخواران ستمکار، از راسخان در دانش، مؤمنین، نمازگزاران، و زکات‌دهندگان، به‌نیکی یاد نموده، از در نظر گرفتن پاداشی بزرگ برای آنان خبر می‌دهد (نساء (۴): ۱۶۲). بنابراین، می‌توان ویژگی‌های این چهار دسته اخیر را از خصوصیات جامعه طیبه، متعالی و پیشرفته قرآنی به‌حساب آورد.

۵-۹- استغفارجویی و توبه از گناهان و طلب رحمت الهی

گفته شد که انجام گناه، هم ستمکاری به خداوند متعال و هم ستم به خود گناهکار است؛ همچنان که کفر و شرک هم بالاترین حد ستمکاری؛ به ویژه نسبت به خداوند به‌شمار می‌آید. بدیهی است که جامعه مملو از گناه و افراد گناهکار و جامعه غیر الهی، رنگ سعادت و تعالی معنوی و مادی را نخواهد دید. راه حلی که قرآن برای این افراد و جوامع، جهت جلوگیری از خسران ارائه می‌دهد، همان توبه، انابه و اظهار ندامت به درگاه الهی است. لذا قرآن به این‌گونه افراد می‌فرماید: اگر توبه نکنند از ستمکاران به‌شمار خواهند آمد^{۱۰۳} (حجرات(۴۹): ۱۱)؛ اما استغفار بعد از گناه و ستم به نفس خویش، مایه پذیرش توبه است^{۱۰۴} (نساء(۴): ۱۱۰) و حتی منافقین هم در صورت توبه، گناه و ستمشان آمرزیده می‌گردد(نساء(۴): ۶۴) و این توبه و ندامت را می‌توان نوعی اصلاح مسیر و تغییر مجدد آن به سمت تعالی به حساب آورد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بررسی عام کلیه آیات و تفحص در صدها آیه قرآنی خاص، مفهوم عدالت و پیشرفت و راهکارهای تحقق متعامل آن دو را تبیین می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که فرضیه خود را با تعلیل‌ها و تحلیل‌های لازم به اثبات می‌رساند و چنین نتیجه می‌گیرد که بنا به آموزه‌های قرآنی، پیشرفت واقعی و مبنایی در توحید و یکتاپرستی است و هرگونه ارتقا و رشدی در زندگی دنیایی و حیات اخروی، محصول و نتیجه اعتقاد به وحدانیت الهی و برخورداری از حیات طیبۀ مؤمنانه و توحیدی است. همچنین توحید و ایمان به وحدانیت الهی، عالی‌ترین مصداق عدالت می‌باشد. اما شرک و کفرورزی به خدای متعال بزرگترین ستمکاری و مبنای هرگونه پسرفت و حرکت قهقرایی انسانها و جوامع انسانی دانسته شده است و به تبع آن، می‌توان این عاقبت را برای هرگونه ستم‌ورزی متصور شد. در حقیقت، ظلم اصلی، نشناختن حق عبودیت الهی است و عدل اصلی، به‌جای آوردن عبادت خدا و عدم شرک به اوست و می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که هرگونه رشد، پیشرفت و تعالی مادی و معنوی در گرو توحید و عبودیت خالص الهی است و توحیدخواهی هم در گرو عدالت‌خواهی و نفی ستم و شرک است. آیات الهی، بهترین شاهد بر این مدعا هستند. پس به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که یکی از

شاخصه‌های جامعه پیشرفته و متعالی اسلامی، برقراری عدالت و محو ستم و ستمکاری است و این مفروض، بیانگر تعامل عدالت و پیشرفت می‌باشد.
 بر مبنای همین تعامل، راهکارهای قرآنی زیر، جهت دستیابی به پیشرفت و تعالی مادی و معنوی پیشنهاد می‌شود:

- ۱- همراهی هدایت الهی با عدالت و ضرورت هدایتگری و حق‌جویی؛
 - ۲- عمل به تقوا و پرهیزگاری و تعامل عدالت با آن؛
 - ۳- إقامة عدالت و قسط و تأکید بر انجام داورى عادلانه؛
 - ۴- فعالیت نافع، هدفمند و در مسیر عدالت و تعالی؛
 - ۵- همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه مبتنی بر عدالت؛
 - ۶- رعایت عادلانه حقوق فردی و عمومی و عدم تعرض به آنها؛
 - ۷- عادلانه‌بودن نظام، مبانی و مبادلات اقتصادی؛
 - ۸- مبارزه با شرک به‌عنوان بالاترین ستم و مایه عذاب و نابودی؛
 - ۹- نفی ولایت ظلمانی طاغوت و ضرورت خروج از آن؛
 - ۱۰- ظلم ناپذیری و تلاش برای رهایی از استضعاف؛
 - ۱۱- جهاد در راه خدا؛
 - ۱۲- تولی نسبت به خداپرستان و تبری از کفار و ستمکاران؛
 - ۱۳- عمل به احکام و حدود الهی و رعایت آنها؛
 - ۱۴- عدم صرف اموال در غیر مسیر الهی؛
 - ۱۵- استغفارجویی و توبه از گناهان و طلب رحمت الهی.
- واضح است که عمل به این راهکارهای قرآنی، پیشرفت و تعالی مادی و معنوی و توسعه عدالت‌محور جامعه اسلامی را به دنبال خواهد داشت.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح سیدعلینقی فیض الاسلام، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۱ ش.
۳. ابن سینا، الإشارات و التنبیها، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲، ج ۴.
۴. _____، الشفا و الالهیات، به‌کوشش الاب قنواتی و سعید زاید، قاهره، ۱۹۶۴ م.
۵. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۳.

۶. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، المجلد التاسع، ۱۴۰۸ق - ۱۹۸۸م.
۷. ارسطو، الاخلاق، ترجمه به عربی: اسحاق بن حنین، تحقیق، شرح و مقدمه عبدالرحمن بدوی، الكويت، وكالة المطبوعات، الطبعة الاولى، ۱۹۷۹م.
۸. احمدی، محمدرضا، «تبین شاخصه‌های بعد سیاسی توسعه انسانی از دیدگاه اسلام» (با تأکید بر قرآن کریم)، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۷، ش ۴۹.
۹. اخوان کاظمی، بهرام، امنیت در نظام سیاسی اسلام، تهران، کانون اندیشه جوان، چ ۲.
۱۰. _____، عدالت در اندیشه سیاسی اسلام، تهران، بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۶.
۱۱. _____، عدالت در نظام سیاسی اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۱.
۱۲. الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۲ق - ۱۹۷۲م.
۱۳. العاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق.
۱۴. برنامه دولت نهم، تهران، دبیرخانه شورای اطلاع‌رسانی دولت، مرداد ۱۳۸۴.
۱۵. بیانات رهبر انقلاب اسلامی در دیدار با رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی، (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر معظم رهبری: www.leader.ir)، (۱۳۸۵/۵/۲۳).
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر، تهران، نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۷. روحانی، محمود، المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، (فرهنگ ماری، کلمات قرآن کریم)، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۶، ج ۳و ۲.
۱۸. سیدباقری، سیدکاظم، اهاکارهای عدالت در نظام اسلامی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶.
۱۹. صدر، محمداقرا، اقتصادنا، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۷۹م - ۱۳۹۹ق.
۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشارات محمدی، ج ۳، ۱۳۶۲، ج ۱۲ و ۲۴.
۲۱. _____، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ج ۲، بی‌تا، ج ۹.
۲۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی، چ ۵، ۱۳۷۳.
۲۳. طوسی، خواجه نظام الملک، سیاستنامه، تصحیح عباس اقبال، تهران، اساطیر، چ ۲، ۱۳۶۹.
۲۴. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران، امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۷۳، ج ۲.
۲۵. فارابی، ابونصر محمد، فصول المدنی، تحقیق م. دنلوب، انگلستان، کمبریج، ۱۹۶۱م.
۲۶. گرجی، ابوالقاسم، «عدالت، با اشاره‌ای کوتاه به برخی تقسیمات آن»: آموزگار جدید، به‌اهتمام صادق لاریجانی، تهران، نشر مرصاد، زمستان ۱۳۷۷.
۲۷. مظفری، آیت، «الگوی عدالت و پیشرفت در اسلام، با تأکید بر الگوی دولت مهدوی»، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۷، ش ۴۹.

۲۸. میرموسوی، سید علی، کتابشناسی عدالت، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت اندیشه اسلامی، آبان ۱۳۷۳.

۲۹. وزارت اوقاف و الشؤون الاسلامیه، الموسوعة الفقهیه، الجزء الثلاثون، الكويت، دارالصفوة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴ق- ۱۹۹۴م.

30. Khadduri, Majid, *The Islamic Conception of Justice*, Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press, 1984.

یادداشت‌ها

۱. البته دو مقاله زیر که اخیراً چاپ شده با موضوع این نوشتار مرتبط است:
- (مظفری، ۱۳۷۸) این مقاله از منظر روایی و به‌ویژه روایات مرتبط با دولت مهدوی به موضوع عدالت و پیشرفت پرداخته است.
- (احمدی، ۱۳۷۸).
۲. ترجمه لغت عربی عدالت به فارسی، دادگری، به فرانسه و انگلیسی justice و به لاتین justitia است.
۳. کلمه «جور» در قرآن نیامده، ولی از ثلاثی مجرد آن، کلمات و مشتقاتی مانند «جار» و «جوار» ذکر شده است. همچنین کلمه «جائر» یک‌بار در قرآن و آن هم به معنای «کزی» آمده است: «وَعَلَى اللَّهِ قَضُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آنها [اراهها] کز و اگر [خدا] می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد (نحل: ۱۶): ۹.
۴. به‌عنوان نمونه در آیه ۷۰ سوره انعام، عدل به معنای «فدیه» به‌کار رفته است: «وَإِنْ تَعَدَّلْ كُلُّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا».
۵. به‌عنوان نمونه، در آیه ۴۸ سوره بقره، عدل به معنای «بدل» به‌کار رفته است: «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ».
۶. ر.ک: (انعام: ۶) : ۱ «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يُعَذِّبُونَ»؛ با این هم کسانی هستند که کفر ورزیده‌اند و اُغیر او را اُبا پروردگار خود برابر می‌کنند.
۷. «وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۴): ۵۸.
۸. «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا» (انعام: ۱۵۲): ۱۵۲.
۹. «وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ» (بقره: ۲): ۱۲۳.
۱۰. «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يُعَذِّبُونَ» (انعام: ۶): ۱.
۱۱. «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»؛ ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود (جن: ۷۲): ۱۵.

۱۲. «وَأَنَا مِمَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِمَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» (جن: ۷۲): (۱۴).
۱۳. «العدل يضع الأمور مواضعها» ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹.
۱۴. برای اطلاع بیشتر از این تعاریف، ر.ک: اخوان کاظمی، ۱۳۸۶ و اخوان کاظمی، ۱۳۸۱.
۱۵. برای مطالعه بیشتر در این باره، ر.ک: سید باقری، ۱۳۸۶.
۱۶. بنا به آیه: «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ»؛ خداوند تو را آفرید، راست گردانید و به عدل سامان داد(انفطار: ۸۲): (۷).
۱۷. «الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهنمون باشی(ابراهیم: ۱۴): (۱).
۱۸. قرآن در شأن چنین انسانی می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود(انعام: ۱۲۲): (۶).
۱۹. «كَلِمَاتُ النُّجِيِّينَ آتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تُظَلِّمْ مِنْهُ شَيْئًا» (کهف: ۱۸): (۳۳).
۲۰. «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ ای پیامبر! اگر شرک ورزی، کار تو تباه می‌شود و بی تردید از زیانکاران می‌گردی(زمر: ۳۹): (۴۵).
۲۱. حجرات(۴۹): ۱۳.
۲۲. زمر(۳۹): ۹.
۲۳. نساء(۴): ۹۵.
۲۴. زخرف(۴۳): ۳۲.
۲۵. «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»؛ و به‌درستی که خداوند به بندگان خود بیدادگر نیست (حج: ۲۲): (۱۰).
۲۶. «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره ۲): (۲۷۹).
۲۷. «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۳۱): (۱۳).
۲۸. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (هود: ۱۱): (۱۸-۱۹).
۲۹. «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری: ۴۲): (۴۰).
۳۰. «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری: ۴۲): (۴۲).
۳۱. «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (فاطر: ۳۵): (۳۲).
۳۲. «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي» (نمل: ۲۷): (۴۴).

۳۳. «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره (۲): ۵۷؛ اعراف (۷): ۱۶۰).

۳۴. اعراف (۷): ۹ (ستمکاران همان‌ها هستند که خود زیان بردند به خاطر ظلمی که در برابر دلایل و نشانه‌های الهی مرتکب شدند).

۳۵. بقره (۲): ۲۷۹ (هرگز ظلم نکنید و تن به ستم نیز ندهید).

۳۶. کهف (۱۸): ۵۹ (این سرزمین‌هایی است که ما آن را نابود کردیم، چون ستم کردند).

۳۷. نمل (۲۷): ۵۲ (این است خانه‌های آن‌ها که خالی و بی‌صاحب مانده، چون ستم کردند).

۳۸. غافر (۴۰): ۵۲ (روزی فرا می‌رسد که دیگر عذرخواهی و پشیمانی نیز برای ستمکاران سودی ندارد).

۳۹. زمر (۳۹): ۴۷ (هرگاه ظالمان، همه زمین و همانند آن را با آن در اختیار داشتند و می‌خواستند آن را در ازای نجاتشان جان بها قرار دهند...).

۴۰. توبه (۹): ۷۰ (پس خدا نیست که به آنان ظلم روا می‌دارد، بلکه این خود آنها هستند که بر خویشتن ستم می‌رانند).

۴۱. یس (۳۶): ۵۴ (پس این روزی است که هیچ جانی مورد ستم قرار نمی‌گیرد).

۴۲. غافر (۴۰): ۳۱ (خدایوند هرگز اراده ستم بر بندگانش را ندارد).

۴۳. شوری (۴۲): ۴۱ (کسانی که پس از ستم‌دیدی برای پیروزی قیام و اقدام می‌کنند، کسی را سلطه‌ای بر آنان نیست).

۴۴. انعام (۶): ۱۳۵ (بی‌شک ستمگران هرگز پیروز و سعادتمند نمی‌شوند).

۴۵. بقره (۲): ۱۹۳ (جز بر ستمکاری تجاوز روا نیست).

۴۶. مائده (۵): ۷۲ (ستمکاران یاور نخواهند داشت).

۴۷. قصص (۲۸): ۴۰ (بنگر که سرانجام کار ظالمان چگونه بوده است).

۴۸. ابراهیم (۱۴): ۴۲ (خدا را از حال ظالمان غافل نپندار).

۴۹. البته از ثلاثی مجرد «رقی»، در ۴ آیه، مشتقات و کلمات: راق، لرقیک، التراقی، ترقی، فلیرتقوا آمده است که دو مورد اخیر به معنای «بالا رفتن» است.

۵۰. رک: (فتح (۴۸): ۲).

۵۱. برخی از این آیات عبارتند از: «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (بقره (۲): ۲۵۵)؛ «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا

يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا» (اسراء (۱۷): ۴۳)؛ «تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (نحل (۱۶): ۳)؛ «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ» (رعد (۱۳): ۹)؛ «فَتَعَالَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» (طه (۲۰): ۱۱۴).

۵۲. «وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف (۷): ۱۵۹).

۵۳. «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف (۷): ۱۸۱).

۵۴. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده (۵): ۸).

۵۵. «وَوَسَّمتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ و سخن پروردگارت به راستی و داد ، سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلمات او نیست (انعام:۶: ۱۱۵).

۵۶. «وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء:۴): ۵۸؛ «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» (مائده:۵): ۴۲.

۵۷. «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران:۳): ۱۸.

۵۸. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حديد:۵۷): ۲۵.

۵۹. «فَلْيَذِكِرْ فَادْعُ وَاسْتَعِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمْرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» (شوری:۴۲): ۱۵.

۶۰. «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا» (نساء:۴): ۱۳۵.

۶۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» (مائده:۵): ۸.

۶۲. «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (انفطار:۸۲): ۷.

۶۳. «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (نساء:۴): ۳.

۶۴. «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا بِالْمِيزَانَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْفُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود:۱۱): ۸۵.

۶۵. «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (الرحمن:۵۵): ۹.

۶۶. «هرکس به خداوند شرک آورد ، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست» (مائده:۵): ۷۲.

۶۷. «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (بقره:۲): ۲۷۰؛ (آل عمران:۳): ۱۹۲؛ «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» (حج:۲۲): ۷۱.

۶۸. «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ» (غافر:۴۰): ۱۸.

۶۹. «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» (حج:۲۲): ۵۳.

۷۰. «لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره:۲): ۱۲۴.

۷۱. «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه:۹): ۳۶.

۷۲. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ

اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (ابراهیم: ۱۴): (۲۷).

۷۳. «و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما «گزانگبین» و «بلدرچین» فرو فرستادیم و [گفتیم: «از خوراکیهای پاکیزه‌ایی که به شما روزی داده‌ایم، بخورید.» و الی آنان] بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا داشتند» (بقره: ۲): (۵۷).

۷۴. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۷): (۱۰۳).

۷۵. «إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (انعام: ۶): (۱۳۵).

۷۶. «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۱۷): (۸۲).

۷۷. «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است (انعام: ۶): (۴۵).

۷۸. «وَمَنْ يَغْلُلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يظْلَمُونَ نَقِيرًا»؛ و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند و چه زن - در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند و به قدر گودی پشت هسته خرما مورد ستم قرار نمی‌گیرند، (نساء: ۴): (۱۲۴).

۷۹. برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک: اخوان کاظمی، ۱۳۸۵.

۸۰. «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۶): (۸۲).

۸۱. «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲): (۲۵۴)؛ «وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (انعام: ۶): (۳۳).

۸۲. «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ» (انعام: ۶): (۳۹).

۸۳. «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ و به جای خدا، چیزی را که به تو سود و زبانی نمی‌رساند، مخوان که اگر چنین کنی، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی» (یونس: ۱۰): (۱۰۶).

۸۴. «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۳۱): (۱۳).

۸۵. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (انعام: ۶): (۲۱).

۸۶. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا» (بقره: ۲): (۱۱۴).

۸۷. «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (لقمان: ۳۱): (۱۱).

۸۸. «بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (روم: ۳۰): (۲۹).

٨٩. «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ» (يونس: ١٠): (٥٢).
٩٠. «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَسْكُمُ النَّارَ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» و به كسانى كه ستم کرده اند، متمایل مشوید (هود: ١١): (١٣).
٩١. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود: ١١): (١٨)؛ «فَأَذْنُ مَوْذَنْ يُبَيِّنُهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (اعراف: ٧): (٤٤).
٩٢. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» (ابراهيم: ١٤): (٥).
٩٣. «وَلَمَّا اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ٢): (١٤٥).
٩٤. «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائدته: ٥): (١٦).
٩٥. «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (يونس: ١٠): (٤٧).
٩٦. «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَآجْرَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (نحل: ١٦): (٤١).
٩٧. «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره: ٢): (١٩٣).
٩٨. «فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (بقره: ٢): (٢٤٦).
٩٩. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُوْتِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ٢): (٢٢٩).
١٠٠. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (طلاق: ٦٥): (١).
١٠١. «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (نساء: ٤): (١٠).
١٠٢. «وَأَحْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (نساء: ٤): (١٦١).
١٠٣. «وَمَنْ لَّمْ يَتَّبِعْ فَأُوْتِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات: ٤٩): (١١).
١٠٤. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا» (نساء: ٤): (١١٠).